

النص الأول

به عموم جوانان در کشورهای غربی

حوادث تلخی که تروریسم کور در فرانسه رقم زد، بار دیگر مرا به گفتگو با شما جوانان برانگیخت. برای من تأسّف بار است که چنین رویدادهایی بستر سخن را بسازد، امّا واقعیت این است که اگر مسائل دردناک، زمینه‌ای برای چاره‌اندیشی و محملی برای همفکری فراهم نکند، خسارت دوجندان خواهد شد. رنج هر انسانی در هر نقطه از جهان، به‌خودی‌خود برای هموعان اندوه‌بار است. منظره‌ی کودکی که در برابر دیدگان عزیزانش جان می‌دهد، مادری که شادی خانواده‌اش به عزا مبدّل می‌شود، شوهری که پیکر بی‌جان همسرش را شتابان به سویی میبرد، و یا تماشاگری که نمیداند تا لحظاتی دیگر آخرین پرده‌ی نمایش زندگی را خواهد دید، مناظری نیست که عواطف و احساسات انسانی را برنینگیزد. هرکس که از محبّت و انسانیت بهره‌ای برده باشد، از دیدن این صحنه‌ها متأثر و متألم میشود؛ چه در فرانسه رخ دهد، چه در فلسطین و عراق و لبنان و سوریه. قطعاً یک‌ونیم میلیارد مسلمان همین احساس را دارند و از عاملان و مسبّبان این فجایع، منزجر و بیزارند. امّا مسئله این است که رنجهای امروز اگر مایه‌ی ساختن فردایی بهتر و ایمن‌تر نشود، فقط به خاطره‌هایی تلخ و بی‌ثمر فرو خواهد کاست. من ایمان دارم که تنها شما جوانهایی که با درس گرفتن از ناملازمات امروز، قادر خواهید بود راه‌هایی نو برای ساخت آینده بیابید و سدّ بیراهه‌هایی شوید که غرب را به نقطه‌ی کنونی رسانده است.

درست است که امروز تروریسم درد مشترک ما و شما است، امّا لازم است بدانید که ناامنی و اضطرابی که در حوادث اخیر تجربه کردید، با رنجی که مردم عراق، یمن، سوریه، و افغانستان طیّ سالهای متمادی تحمّل کرده‌اند دو تفاوت عمده دارد؛ نخست اینکه دنیای اسلام در ابعادی بمراتب وسیع‌تر، در حجمی انبوه‌تر و به مدّت بسیار طولانی‌تر قربانی وحشت‌افکنی و خشونت بوده است؛ و دوّم اینکه متأسّفانه این خشونت‌ها همواره از طرف برخی از قدرتهای بزرگ به شیوه‌های گوناگون و به شکل مؤثر حمایت شده است. امروز کمتر کسی از نقش ایالات متّحده‌ی آمریکا در ایجاد یا تقویت و تسلیح القاعده، طالبان و دنباله‌های شوم آنان بی‌اطلاع است. در کنار این پشتیبانی مستقیم، حامیان آشکار و شناخته‌شده‌ی تروریسم تکفیری، علی‌رغم داشتن عقب‌مانده‌ترین نظامهای سیاسی، همواره در ردیف متّحدان غرب جای گرفته‌اند، و این در حالی است که پیشروترین و روشن‌ترین اندیشه‌های برخاسته از مردم سالاری‌های پویا در منطقه، بی‌رحمانه مورد سرکوب قرار گرفته است. برخورد

دوگانه‌ی غرب با جنبش بیداری در جهان اسلام، نمونه‌ی گویایی از تضاد در سیاستهای غربی است.

چهره‌ی دیگر این تضاد، در پشتیبانی از تروریسم دولتی اسرائیل دیده میشود. مردم ستمدیده‌ی فلسطین بیش از شصت سال است که بدترین نوع تروریسم را تجربه میکنند. اگر مردم اروپا اکنون چند روزی در خانه‌های خود پناه میگیرند و از حضور در مجامع و مراکز پرجمعیت پرهیز میکنند، یک خانواده‌ی فلسطینی ده‌ها سال است که حتی در خانه‌ی خود از ماشین گشتار و تخریب رژیم صهیونیست در امان نیست. امروزه چه نوع خشونتی را میتوان از نظر شدت قساوت با شهرک‌سازی‌های رژیم صهیونیست مقایسه کرد؟ این رژیم بدون اینکه هرگز به‌طور جدی و مؤثر مورد سرزنش متحدان پرنفوذ خود و یا لاقط نهادهای بظاهر مستقل بین‌المللی قرار گیرد، هر روز خانه‌ی فلسطینیان را ویران و باغها و مزارعشان را نابود میکند، بی‌آنکه حتی فرصت انتقال اسباب زندگی یا مجال جمع‌آوری محصول کشاورزی را به آنان بدهد؛ و همه‌ی اینها اغلب در برابر دیدگان وحشت‌زده و چشمان اشکبار زنان و کودکانی روی میدهد که شاهد ضرب و جرح اعضای خانواده‌ی خود و در مواردی انتقال آنها به شکنجه‌گاه‌های مخوفند. آیا در دنیای امروز، قساوت دیگری را در این حجم و ابعاد و با این تداوم زمانی می‌شناسید؟ به گلوله بستن بانویی در وسط خیابان فقط به جرم اعتراض به سرباز تا دندان مسلح، اگر تروریسم نیست پس چیست؟ این بربریت چون توسط نیروی نظامی یک دولت اشغالگر انجام میشود، نباید افراطی‌گری خوانده شود؟ یا شاید این تصاویر فقط به این علت که شصت سال مکرراً از صفحه‌ی تلویزیون‌ها دیده شده، دیگر نباید وجدان ما را تحریک کند.

لشکرکشی‌های سالهای اخیر به دنیای اسلام که خود قربانیان بی‌شماری داشت، نمونه‌ای دیگر از منطق متناقض غرب است. کشورهای مورد تهاجم، علاوه بر خسارتهای انسانی، زیرساخت‌های اقتصادی و صنعتی خود را از دست داده‌اند، حرکت آنها به سوی رشد و توسعه به توقف یا کندی گراییده، و در مواردی ده‌ها سال به عقب برگشته‌اند؛ با وجود این، گستاخانه از آنان خواسته میشود که خود را ستمدیده ندانند. چگونه میتوان کشوری را به ویرانه تبدیل کرد و شهر و روستایش را به خاکستر نشاند، سپس به آنها گفت که لطفاً خود را ستمدیده ندانید! به جای دعوت به تفهمیدن و یا از یاد بردن فاجعه‌ها، آیا عذرخواهی صادقانه بهتر نیست؟ رنجی که در این سالها دنیای اسلام از دورویی و چهره‌آرایی مهاجمان کشیده است، کمتر از خسارتهای مادی نیست.

جوانان عزیز! من امید دارم که شما در حال یا آینده، این ذهنیت آلوده به تزویر را تغییر دهید؛ ذهنیتی که هنرش پنهان کردن اهداف دور و آراستن اغراض مودیانه است. به نظر من نخستین مرحله در ایجاد امنیت و آرامش، اصلاح این اندیشه‌ی خشونت‌زا است. تا زمانی که معیارهای دوگانه بر سیاست غرب مسلط باشد، و تا وقتی که تروریسم در نگاه حامیان قدرتمندش به انواع خوب و بد تقسیم شود، و تا روزی که منافع دولتها بر ارزشهای انسانی و اخلاقی ترجیح داده شود، نباید ریشه‌های خشونت را در جای دیگر جستجو کرد.

متأسفانه این ریشه‌ها طی سالیان متمادی، بتدریج در اعماق سیاستهای فرهنگی غرب نیز رسوخ کرده و یک هجوم نرم و خاموش را سامان داده است. بسیاری از کشورهای دنیا به فرهنگ بومی و ملی خود افتخار میکنند، فرهنگهایی که در عین بالندگی و زایش، صدها سال جوامع بشری را بخوبی تغذیه کرده است؛ دنیای اسلام نیز از این امر مستثنا نبوده است. اما در دوره‌ی معاصر، جهان غرب با بهره‌گیری از ابزارهای پیشرفته، بر شبیه‌سازی و همانندسازی فرهنگی جهان پافشاری میکند. من تحمیل فرهنگ غرب بر سایر ملتها و کوچک شمردن فرهنگهای مستقل را یک خشونت خاموش و بسیار زیان‌بار تلقی میکنم. تحقیر فرهنگهای غنی و اهانت به محترم‌ترین بخشهای آنها در حالی صورت می‌گیرد که فرهنگ جایگزین، به هیچ وجه از ظرفیت جانشینی برخوردار نیست. به طور مثال، دو عنصر «پرخاشگری» و «بی‌بندوباری اخلاقی» که متأسفانه به مؤلفه‌های اصلی فرهنگ غربی تبدیل شده است، مقبولیت و جایگاه آن را حتی در خاستگاهش تنزل داده است. اینک سؤال این است که اگر ما یک فرهنگ ستیزه‌جو، مبتذل و معناگریز را نخواهیم، گنه‌کاریم؟ اگر مانع سیل ویرانگری شویم که در قالب انواع محصولات شبه هنری به سوی جوانان ما روانه میشود، مقصّریم؟ من اهمیت و ارزش پیوندهای فرهنگی را انکار نمیکنم. این پیوندها هر گاه در شرایط طبیعی و با احترام به جامعه‌ی پذیرا صورت گرفته، رشد و بالندگی و غنا را به ارمغان آورده است. در مقابل، پیوندهای ناهمگون و تحمیلی، ناموفق و خسارت‌بار بوده است. با کمال تأسف باید بگویم که گروه‌های فرومایه‌ای مثل داعش، زائیده‌ی این‌گونه وصلت‌های ناموفق با فرهنگهای وارداتی است. اگر مشکل واقعاً عقیدتی بود، میبایست پیش از عصر استعمار نیز نظیر این پدیده‌ها در جهان اسلام مشاهده میشد، درحالی‌که تاریخ، خلاف آن را گواهی میدهد. مستندات مسلم تاریخی بروشنی نشان میدهد که چگونه تلاقی استعمار با یک تفکر افراطی و مطرود، آن‌هم در دل یک قبیله‌ی بدوی، بذر تندروی را در این منطقه کاشت. وگرنه چگونه ممکن است از یکی از اخلاقی‌ترین و انسانی‌ترین مکاتب دینی

جهان که در متن بنیادین خود، گرفتن جان یک انسان را به مثابه‌ی کشتن همه‌ی بشریت میداند، زباله‌ای مثل داعش بیرون بیاید؟

از طرف دیگر باید پرسید چرا کسانی که در اروپا متولد شده‌اند و در همان محیط، پرورش فکری و روحی یافته‌اند، جذب این نوع گروه‌ها میشوند؟ آیا میتوان باور کرد که افراد با یکی دو سفر به مناطق جنگی، ناگهان آن‌قدر افراطی شوند که هم‌وطنان خود را گلوله‌باران کنند؟ قطعاً نباید تأثیر یک عمر تغذیه‌ی فرهنگی ناسالم در محیط آلوده و مولد خشونت را فراموش کرد. باید در این زمینه تحلیلی جامع داشت، تحلیلی که آلودگی‌های پیدا و پنهان جامعه را بیابد. شاید نفرت عمیقی که طیّ سالهای شکوفایی صنعتی و اقتصادی، در اثر نابرابری‌ها و احیاناً تبعیض‌های قانونی و ساختاری در دل اقشاری از جوامع غربی کاشته شده، عقده‌هایی را ایجاد کرده که هر از چندی بیمارگونه به این صورت گشوده میشود.

به‌هرحال این شما هستید که باید لایه‌های ظاهری جامعه‌ی خود را بشکافید، گره‌ها و کینه‌ها را بیابید و بزدايید. شکافها را به جای تعمیق، باید ترمیم کرد. اشتباه بزرگ در مبارزه با تروریسم، واکنشهای عجولانه‌ای است که گسست‌های موجود را افزایش دهد. هر حرکت هیجانی و شتاب‌زده که جامعه‌ی مسلمان ساکن اروپا و آمریکا را که متشکل از میلیون‌ها انسان فعال و مسئولیت‌پذیر است، در انزوا یا هراس و اضطراب قرار دهد و بیش از گذشته آنان را از حقوق اصلی‌شان محروم سازد و از صحنه‌ی اجتماع کنار گذارد، نه تنها مشکل را حل نخواهد کرد بلکه فاصله‌ها را عمق، و کدورتها را وسعت خواهد داد. تدابیر سطحی و واکنشی — مخصوصاً اگر وجاهت قانونی بیابد — جز اینکه با افزایش قطب‌بندی‌های موجود، راه را بر بحرانه‌ای آینده بگشاید، ثمر دیگری نخواهد داشت. طبق اخبار رسیده، در برخی از کشورهای اروپایی مقرراتی وضع شده است که شهروندان را به جاسوسی علیه مسلمانان وامیدارد؛ این رفتارها ظالمانه است و همه میدانیم که ظلم، خواه‌ناخواه خاصیت برگشت‌پذیری دارد. وانگهی مسلمانان، شایسته‌ی این ناسپاسی‌ها نیستند. دنیای باختر قرن‌ها است که مسلمانان را بخوبی می‌شناسد؛ هم آن روز که غربیان در خاک اسلام میهمان شدند و به ثروت صاحبخانه چشم دوختند، و هم روز دیگر که میزبان بودند و از کار و فکر مسلمانان بهره جستند، اغلب جز مهربانی و شکیبایی ندیدند. بنابراین من از شما جوانان میخواهم که بر مبنای یک شناخت درست و با ژرف‌بینی و استفاده از تجربه‌های ناگوار، بنیانهای یک تعامل صحیح و شرافتمندانه را با جهان اسلام پی‌ریزی کنید. در این صورت، در آینده‌ای نه‌چندان دور خواهید دید بنایی که بر چنین شالوده‌ای استوار کرده‌اید، سایه‌ی اطمینان و اعتماد را بر سر معمارانش می‌گستراند،

گرمای امنيت و آرامش را به آنان هديه ميدهد، و فروغ اميد به ايندهای روشن را بر صفحهی گيتی ميتاباند.

الترجمة:

إنّ الأحداث المريرة التي ارتكبتها الإرهاب الأعمى في فرنسا، دفعتني مرة أخرى لمحاوَرَتكم. إنّه لأمر مؤسف بالنسبة لي، أنّ أحداثاً كهذه توفّر الفرصة للحديث، لكنّ الحقيقة هي أنّ القضايا المؤلمة إذا لم توفّر الأرضيّة للتفكير بالحلول ولم تُعطِ الفرصة لتبادل الأفكار، فإنّ الخسارة ستكون مضاعفة. إنّ معاناة أي إنسان، في أيّ مكان من العالم، بحدّ ذاتها تثير الحزن لبني البشر؛ فمشهد طفل تفارق روحه جسده أمام أحبّائه، وأمّ تبدّل فرح عائليتها إلى عزاء، وزوج يحمل جسد زوجته القتيلة مسرعاً إلى ناحية ماء، أو مُشاهد لا يعلم أنّه سيحضر، بعد لحظات، المقطع الأخير من مسرحية حياته؛ [هذه كلّها] مشاهد تثير العواطف والمشاعر الإنسانيّة. كلّ من له نصيب من المحبة والإنسانيّة يتأثر ويتألم لرؤية هذه المناظر، سواء وقعت في فرنسا، أو في فلسطين والعراق ولبنان وسورية. ولا شك أنّ ملياراً ونصف المليار من المسلمين لديهم هذا الإحساس نفسه، وهم براء ومتنفرون من مرتكبي هذه الفجائع ومُسبّبيها. غير أنّ القضية هي أنّ آلام اليوم إذا لم تؤدّ إلى بناء غدٍ أفضل وأكثر أمناً، فسوف تُختزل [تتنزل] لتكون مجرد ذكريات مريرة لا فائدة منها ولا ثمر.

إنني أوّمن أنكم أنتم الشباب وحدكم قادرون، ومن خلال استلهاهم العبر والدروس من محن اليوم، أن تجدوا السبل الجديدة لبناء المستقبل، وتسدّوا الطرق الخاطئة التي أوصلت الغرب إلى ما هو عليه الآن.

صحيح أنّ الإرهاب اليوم هو الهم والألم المشترك بيننا وبينكم، لكن من الضروري أن تعرفوا أنّ القلق وانعدام الأمن الذي جرّبتموه في الأحداث الأخيرة يختلف اختلافين أساسيين عن الآلام التي تحمّلتها شعوب العراق واليمن وسورية وأفغانستان طوال سنين متتالية: أولاً، إنّ العالم الإسلامي كان ضحية الإرهاب والعنف بأبعاد أوسع بكثير، وبحجم أضخم، ولفترة أطول بكثير. وثانياً إنّ هذا العنف كان -- للأسف -- مدعوماً على الدوام من قبل بعض القوى الكبرى بشكل مؤثر وبأساليب متنوعة. قلّ ما يوجد اليوم من لا علم له بدور الولايات المتحدة الأمريكية في تكوين وتقوية وتسليح القاعدة، وطالبان، وامتداداتهما المشؤومة. إلى جانب هذا الدعم المباشر، نرى أنّ حماة الإرهاب التكفيري العلنيين المعروفين كانوا دائماً في عداد حلفاء الغرب على الرغم من أن أنظمتهم هي أكثر الأنظمة السياسية تخلفاً، بينما تتعرض أكثر الأفكار ريادةً وإشراقاً، والنابعة من

السيادة الشعبية الحيوية في المنطقة إلى القمع بكل قسوة. إنّ الإزدواجية في تعامل الغرب مع حركة الصحوة في العالم الإسلامي هي نموذج ساطع حاكٍ عن التناقض في السياسات الغربية.

الوجه الآخر لهذا التناقض يلاحظ في دعم إرهاب الدولة الذي ترتكبه "إسرائيل". يعاني الشعب الفلسطيني المظلوم منذ أكثر من ستين عاماً من أسوأ أنواع الإرهاب. إذا كانت الشعوب الأوروبية اليوم تلتجئ في بيوتها لعدة أيام وتتجنب الحضور في التجمّعات والأماكن المزدحمة، فإنّ العائلة الفلسطينية لا تأمن من آلة القتل والهدم الصهيونية منذ عشرات الأعوام، حتى وهي في بيتها. أيّ نوع من العنف يمكن مقارنته اليوم، من حيث شدة القسوة، ببناء الكيان الصهيوني للمستوطنات؟ إنّ هذا الكيان يدمّر كل يوم بيوت الفلسطينيين ومزارعهم وبساتينهم من دون أن يتعرض أبداً لمواخظة جادة مؤثرة من قبل حلفائه المتنفذين، أو على الأقل من المنظمات الدولية التي تدّعي استقلاليته، من دون أن يُتاح للفلسطينيين حتى فرصة نقل أثاثهم أو حصاد محاصيلهم الزراعية، ويحصل كل هذا في الغالب أمام الأعين المذعورة الدامعة للنساء والأطفال الذين يشهدون ضرب وجرح أفراد عوائلهم، أو نقلهم في بعض الأحيان إلى مراكز التعذيب المرعبة. هل رأيتم في عالم اليوم قسوة متواصلة مع الوقت بهذا الحجم والأبعاد؟ إنّ إطلاق الرصاص على سيدة في وسط الشارع لمجرد الاعتراض على جندي مدجج بالسلاح، إنّ لم يكن إرهاباً فما هو إذاً؟ وهل من الصحيح أن لا تعدّ هذه البربرية تطرفاً لمجرد أنها ترتكب من قبل قوات شرطة حكومة محتلة؟ أو هل من المفترض أن لا تستفزّ هذه الصور ضمائرنا، فقط لأنّها تشاهد تكررًا على شاشات التلفزة منذ ستين سنة؟

إنّ الحملات العسكرية التي تعرّض لها العالم الإسلامي في السنوات الأخيرة، والتي تسبّبت في الكثير من الضحايا، فهي نموذج آخر لمنطق الغرب المتناقض. وإنّ البلدان التي تعرضت للهجمات، فقدت بناها التحتية الاقتصادية والصناعية، وتعرضت مسيرتها نحو الرقي والتنمية إما للتوقف أو التباطؤ، وفي بعض الأحيان تراجعت لعشرات الأعوام، فضلاً عمّا تحمّلت من خسائر إنسانية. ورغم كل هذا يطلب منهم بوقاحة أن لا يعتبروا أنفسهم مظلومين. كيف يمكن تحويل بلد إلى أنقاض وإحراق مدنه وقراه وتحويلها إلى رماد، ثم يقال لأهله وشعبه: رجاءً لا تعتبروا أنفسكم مظلومين! أليس الأفضل الاعتذار بصدق بدل الدعوة إلى تعطيل الفهم أو نسيان الفجائع؟ إنّ الألم الذي تحمّله العالم الإسلامي خلال هذه الأعوام من نفاق المهاجمين وسعيهم لتلميع صورتهم ليس بأقل من الخسائر المادية .

أيها الشباب الأعزاء؛

إنني آمل أن تغيّروا أنتم في الحاضر أو المستقبل هذه العقلية الملوّثة بالتزييف والخداع، العقلية التي تمتاز بإخفاء الأهداف البعيدة وتجميل الأغراض الخبيثة. أعتقد أن الخطوة الأولى في توفير الأمن والاستقرار هي إصلاح هذه الأفكار المنتجة للعنف. ينبغي عدم البحث عن جذور العنف في أماكن أخرى، ما دامت المعايير المزدوجة تحكم السياسة الغربية، وما دام الإرهاب يقسّم في أنظار حماته الأقوياء إلى أنواع حسنة وأخرى سيئة، وما دام يتم ترجيح مصالح الحكومات على القيم الإنسانية والأخلاقية.

لقد ترسّخت للأسف هذه الجذور تدريجاً على مدى سنين طويلة في أعماق السياسات الثقافية للغرب أيضاً، وقامت بغزو ناعم وصامت. إنّ الكثير من بلدان العالم تعتزّ بثقافتها المحلية والوطنية؛ ثقافات رفدت المجتمعات البشرية على أحسن وجه، وغدّتها طوال مئات الأعوام، وفي الوقت نفسه حافظت على ازدهارها وإنتاجها. العالم الإسلامي ليس استثناءً لهذه الحالة. ولكنّ العالم الغربي في هذا العصر، ومن خلال استخدامه لأدوات متطورة، يمارس ضغوطه مُصرّاً على الاستتساخ الثقافي للعالم على شاكلته!

إنني أعتبر فرض ثقافة الغرب على سائر الشعوب، واحتقار الثقافات المستقلة، عنفاً صامتاً وشديد الضرر. يجري تحقير الثقافات الغنية والإساءة لجوانبها الأكثر حرمةً، في حين أنّ الثقافة البديلة ليست جديرة، ولا تمتلك القدرة لأنّ تحلّ محلها بأي وجه من الوجوه. وعلى سبيل المثال، إنّ عنصرَي «العوانية» و«التحلّل الأخلاقي» اللذين تحوّلّا — للأسف — إلى مكوّنين أصليين في الثقافة الغربية، هبطا بمكانتها ومدى تقبّلها حتى في موطن ظهورها. السؤال الآن هو: هل نحن مذنبون لأنّنا نرفض ثقافة عدوانية وهابطة وبعيدة عن القيم؟ هل نحن مقصّرون إذا منعنا سيلاً مدمراً ينهال على شبابنا على شكل نتاجات شبه فنية مختلفة؟

إنني لا أنكر أهمية التبادل الثقافي وقيّمته. فهذا التواصل، كلّما حصل في ظروف طبيعية حظي باحترام المجتمع المتلقّي له، وإنه ينتج النمو والازدهار والإثراء. وفي المقابل فإنّ التبادل والعلاقات غير المنسجمة والمفروضة لطالما جرّت الفشل والخسائر الفادحة. بمنتهى الأسف يجب أن أقول، إنّ جماعات منحطّة مثل "داعش" هي ثمرة مثل هذه العلاقات الفاشلة مع الثقافات المستوردة. إذا كانت المشكلة عقائدية حقاً لوجب مشاهدة نظير هذه الظواهر في العالم الإسلامي قبل عصر الاستعمار أيضاً، في حين أن التاريخ يشهد بخلاف ذلك. إنّ الوثائق التاريخية الأكيدة تدلّ بوضوح كيف أن التقاء الاستعمار بفكر متطرف منبوذ، ناشئ في قلب قبيلة بدوية، قد زرع بذور التطرف والعنف في هذه المنطقة. وإلا فكيف يمكن أن تخرج حثالة مثل "داعش" من إحدى أكثر

المدارس الدينية أخلاقية وإنسانية في العالم، التي تعتبر وفق نصّها الأصلي أن قتل إنسان واحد يعدّ بمنزلة قتل الإنسانية كلها؟

ومن جانب آخر ينبغي طرح السؤال: لماذا يجذب شابّ قد وُلِدَ في أوروبا وتربّى في تلك البيئة الفكرية والروحية إلى هذا النوع من الجماعات؟ هل يمكن التصديق بأن الأفراد ينقلبون فجأة، بسفرة أو سفرتين إلى المناطق الحربية، إلى متطرفين يمطرون أبناء وطنهم بالرصاص؟ بالتأكيد علينا أن لا ننسى آثار ونتائج التنشئة الثقافية غير السليمة في بيئة ملوثة ومنتجة للعنف على مدى عمر كامل. ينبغي امتلاك تحليل شامل في هذا الخصوص، تحليل يكشف النقاب عن أنواع التلوّث الظاهرة والخفية في المجتمع. ولعلّ الكراهية العميقة التي زُرعت في قلوب شرائح من المجتمعات الغربية طوال سنوات الازدهار الصناعي والاقتصادي، ونتيجة حالات عدم المساواة، وربما حالات التمييز القانونية والبنوية، قد أوجدت عُقْدًا تتفجّر بين الحين والآخر بهذه الأشكال المريضة.

على كل حال، أنتم الذين يجب أن تقوموا بتشريح الطبقات الظاهرية لمجتمعاتكم، وتجدوا مكامن العُقد والأحقاد وتزيلوها. ينبغي ترميم الهوّات بدل تعميقها. إنّ الخطأ الكبير في محاربة الإرهاب هو القيام بردود الأفعال المتسرّعة التي تزيد من حالات القطيعة الموجودة. إنّ أي خطوة انفعالية متوترة ومتسرّعة تدفع المجتمع المسلم في أوروبا وأمريكا، والمكوّن من ملايين الأفراد الناشطين المتحمّلين لمسؤولياتهم، نحو العزلة أو الخوف والاضطراب، وتحرمهم أكثر من السابق من حقوقهم الأساسية، وتقصّهم عن ساحة المجتمع، فهي لن تعجز عن حل المشكلة فحسب، بل ستزيد المسافات الفاصلة وتعزز الأحقاد. لن تثمر التدابير السطحية والانفعالية- وخاصةً إذا تمت بغطاء قانوني- سوى بتكريس الاستقطابات القائمة وفتح الطريق أمام أزمات مستقبلية.

وفقاً للأنباء الواصلة، فقد سُنّت في بعض البلدان الأوروبية قوانين ومقرّرات تدفع المواطنين للتجسّس على المسلمين. إنّ هذه السلوكات ظالمة، وكلّنا يعلم أنّ الظلم يعود عكسياً ويرتدّ على صاحبه شئنا أم أبينا. ثم إنّ المسلمين لا يستحقّون نكران الجميل والجحود هذا. إنّ العالم الغربي يعرف المسلمين جيداً منذ قرون.

حين كان الغربيون ضيوفاً في دار الإسلام وامتدّت أعينهم إلى ثروات أصحاب الدار، أو يوم كانوا مضيفين وانتفعوا من أعمال المسلمين وأفكارهم، لم يروا منهم في الغالب سوى المحبة والصبر. وعليه، فإنّني أطلب منكم أيها الشباب أن تُرسوا أسس تعامل صحيح وشريف مع العالم الإسلامي، قائم على ركائز معرفة صحيحة ونظرة عميقة، وبلاستفادة من التجارب المريرة. في هذه الحالة ستجدون في المستقبل غير البعيد أنّ

البناء الذي شيدتموه على هذه الأسس يمدّ ظلال الثقة والاعتماد على رؤوس بُناته، ويهديهم الأمن والطمأنينة، ويشرق بأنوار الأمل بمستقبل زاهر على أرض المعمورة.

النصّ الثاني

«صفقة القرن».. العبث بالتاريخ ممنوع

ربما لم يكن لأكثر المتشائمين قبل نحو عشر سنوات فقط من يومنا هذا، أن يرسم صورة للمشهد العربي على الصورة التي ظهر بها الأسبوع الماضي، عندما خرج الرئيس الأميركي دونالد ترامب حاملاً خريطة فلسطين وعلى المقاس الإسرائيلي، معلناً عن حلول نهائية للقضية المستمرة منذ سبعين عاماً وهذه المرة بصياغة ومشاركة إسرائيلية عربية.

المشهد «الترامبي» الممزوج مع «صلافة» الطروحات، والعبث بتاريخ وجغرافية المنطقة بهذه الطريقة، بدا مقارباً إلى حد التطابق لما جرى قبل نحو قرن من الزمن، عندما منح وزير الخارجية البريطاني آرثر جيمس بلفور، أرض فلسطين لليهود لإقامة كيان لهم، راسماً ومن معه من قوى استعمارية مهيمنة في ذلك الزمان خرائط المنطقة، قبل أن يتراجع الانكليز وتستلم واشنطن زمام الهيمنة في منطقتنا، مستكملة إرث بريطانيا في دعم إسرائيل وإطلاق يدها كما تشاء.

بالنظر إلى المقدمات والظروف الدولية والعربية وحتى الفلسطينية القائمة، يمكن القول إن النتيجة جاءت موازية لهذه المقدمات، فالمنطقة بلغت من الضعف والارتهاق مستويات غير مسبوقة، وتاهت فيها الخيارات، ومعها الشعوب التي اشتغل عليها كثيراً لتصل حد «التموت» الوطني، والذي يعتقد الكثيرون بنجاحه، بدلالة خلو الساحات العربية هذه المرة من أي محتجين أو معارضين لبيع مقدساتهم وبيع فلسطين مرة أخرى، بصفقة «الأرض مقابل المال».

توصيف المشهد وعلى سوداويته لا يعني أن ما نراه هو الحقيقة، والاعتقاد بنجاح المخطط الأميركي الإسرائيلي الذي اشتغل عليه لسنوات طويلة، لن يكون قادراً على فرض أمر واقع جديد للمنطقة، فالحقائق والمسلمات لا تتغير مهما كثرت محاولات العبث بها.

إذا ما رجعنا إلى أرض الواقع، كيف يمكن لأميركا تطبيق ما تخطط له، هل تملك هذه «الصفقة» أقداً حقيقيّة لتمشي عليها، وماذا عن المليارات والمشاريع التي تعهدت دول الخليج بتمويلها، كيف ستتدفد، ومن سينزل على الأرض لتنفيذها، من يمكنه

الاشتغال فوق أرض ترفضه، وترفض مشروعه، وحتى الأراضي التي تحتفي إسرائيل وراعتها أميركا بإعلان الاعتراف بتبعيتها لتل أبيب، هل خرجت فعلاً من وعينا، ألم يبق الجولان سورياً حتى بعد احتلاله ومحاولة ضمه لإسرائيل، ألم تبق القدس فلسطينية، كل فلسطين مازالت فلسطينية، وكل فلسطيني في شتات الأرض وجيلاً بعد جيل مازال يتباهى بفلسطينيته، ومازال على قناعة بعودته الحتمية إلى أرضه.

امتلاك سطوة الإعلام لتقديم الصورة التي تريد أميركا وإسرائيل رؤيتها لا يعني أنها الحقيقة، ولا يعني تمرير مشاهد التطبيع بين الحين والآخر، أنها باتت مقبولة، وأربعون عاماً من السلام بين مصر وإسرائيل لم تكن كافية لتقبل الشعب المصري لفكرة أن إسرائيل كيان طبيعي، دون أن ننسى سيل الدماء العربية والفلسطينية التي سقطت ولا تزال في طريق البحث عن وسائل لاستعادة الحقوق.

محاولات القص والترقيع التي قام بها ترامب لن يكتب لها النجاح، والمعادلات الشعبية والتاريخية، لن تسمح بتمرير ما يخطط له، وما قدمته واشنطن ليس أكثر من محاولة مستجدة لتصفية القضية الفلسطينية، وتغيير مسار المنطقة، لا يمكن له أن يمر، بشهادة التاريخ.

الترجمة:

شاید بیشتر افرادی که از حدود 10 سال پیش تا امروز نسبت به مسائل فلسطین بدبین بودند، این روز را از یاد نخواهند برد، روزی که تصویری از یک کشور عربی ظاهر شد و رییس جمهوری آمریکا، فلسطین را در ابعاد اسرائیل نقاشی کرده بود و آن را بیرون آورد تا راهکارهای خود را برای نهایی شدن قضیه هفتاد ساله اعلام کند، اما این بار با تدوین و مشارکت اسرائیلی - عربی.

چشم انداز طرح ترامپ با برده داری و دستکاری تاریخ و جغرافیای منطقه در آمیخته بود و به نظر می رسید طرح وی همانند آنچه که حدود یک قرن پیش اتفاق افتاد یعنی زمانی که "آرتور جیمز بالفور" وزیر وقت امور خارجه انگلیس سرزمین فلسطین را به یهودیان اعطا کرد تا یک نهاد برای آنها ایجاد کند و این ادامه دهنده میراث استعمار انگلیس برای حمایت از اسرائیل و آزاد کردن دست درازی های این رژیم اشغالگر است.

طراحان معامله قرن با توجه به شرایط موجود بین المللی، عربی و فلسطین با تصور اینکه منطقه به ضعف و وابستگی بی سابقه رسیده و گزینه ها گم شده است و با در نظر گرفتن وضعیت مردمی که روی آن کار زیادی کردند تا به سطح "مرگ" ملی برسند و به دلیل خالی کردن میدان فلسطین توسط برخی کشورهای عربی منطقه،

پیش بینی می کردند که این بار هیچ معترض یا مخالف برای فروش مقدسات مسلمانان و فروش مجدد فلسطین وجود ندارد.

توصیف صحنه و تاریکی آن به معنای این نیست که آنچه می بینیم حقیقت است و اعتقاد به موفقیت در برنامه آمریکایی-اسرائیلی که سالها برای آن کار شده است، نخواهد توانست واقعیت جدیدی را به منطقه تحمیل کند.

اگر به واقعیت برگردیم، آمریکا چگونه می تواند برنامه خود را عملی کند، آیا این "معامله" قابل اجراست و آیا پروژه های میلیاردی که کشورهای حوزه خلیج فارس متعهد به تأمین مالی آن هستند، چگونه اجرا خواهد شد، اضافه کرد: چه کسی برای اجرای آنها پای کار خواهد آمد، در حالیکه مالک (فلسطینی ها)، این پیشنهادها و پروژه ها را رد می کند و حتی سرزمین هایی که اسرائیل و حامی آن یعنی آمریکا مالکیت آنها را جشن می گیرند، رد می کنند. آیا سرزمین هایی که متعلق به ماست از حافظه ما خارج شده است، آیا اشغال جولان که هنوز برای باز پس گیری آن تلاش می کنیم را از یاد برده ایم.

تصویری که آمریکا و اسرائیل می خواهند با قدرت رسانه ای آن را ارائه دهند، حقیقی نیست و اینکه می خواهند وقت کثی کنند، پذیرفتی نیست، 40 سال از صلح مصر و اسرائیل گذشته، اما مردم مصر هنوز موجودیت اسرائیل را به رسمیت نمی شناسند، زیرا فراموش نمی کنند که سیل خون در سرزمین های عربی و فلسطینی به راه افتاده است و مردم فلسطین همچنان برای اعاده حقوق خود تلاش می کنند.

داشتن قدرت رسانه ها برای ارائه تصویری که آمریکا و اسرائیل آن را می ببینند و همچنین به معنای گذر از صحنه های عادی سازی از زمان به زمان دیگر، پذیرفتنی نیست.

آنچه ترامپ به آن تکیه کرده است، موفقیت آمیز نیست و معادلات مردمی و تاریخی نشان می دهد که نقشه او ناموفق است و آنچه واشنگتن ارائه کرده چیزی جز تلاش جدید برای از بین بردن مسئله فلسطین و تغییر مسیر و سرنوشت منطقه نیست، اما به شهادت تاریخ سرنوشت خاورمیانه از این مسیر نخواهد گذشت.